

حجازیات در دیوان شریف رضی (۳۵۹-۴۰۶ هـ.ق)

چکیده

حجازیات شریف رضی ۴۰ قصیده غزلی است که در ایام حج و در سرزمین حجاز سروده شده است. غزلیات رضی به دو صورت در دیوان او وجود دارد: اول: غزلیاتی که در مقدمه دیگر قصاید وجود دارد، بخصوص قصایدی که در مدح و فخر سروده شده‌اند. دوم: غزل‌های مستقل. شمار کمی از غزلیات مستقل از حجازیات به شمار نمی‌آید. در غزلیات سید رضی تغزل به دیار مقدس جای اطلال و دمن را گرفته است. در این اشعار سلاست با متانت و سهولت با استحکام ساختار یکجا گرد آمده است. در حجازیات، شرف بر هوا و هوس و عقل بر عاطفه و احساس پیروز می‌شود. این اشعار نمونه‌های عالی غزل عذری در ادب عربی است که به رنگ بدوی و طبیعت عربی خالص و شیوه بیان بادیه‌نشینان ممتاز است. اشعاری با الفاظ روان و گوشنواز که دل شنونده را سخت شیفته خود می‌کند و آب گوارایی است برای تشنه کامان وادی عشق و شیدایی.

واژه‌های کلیدی:

عشق، حجازیات، نجد، حجاز، مکه، مدینه، دیار مقدس، غزل عذری، حج، بدویت، پارادوکس، رمز و رازگرایی.

حجازیات یکی از انواع خاص شعری است که شریف رضی را بنیان‌گذار آن می‌دانند. این نوع اشعار شاخه‌ای از درخت تنومند غزل است که منسوب است به حجاز؛ یعنی منطقه‌ای که شهرهای مکه و طائف و مدینه النبی را دربرمی‌گیرد.

غزل شاعران حجاز از رویکرد حسی و مادی به دور و رنگ عفت در آن شدید است. در این نوع شعر از نام مکان‌هایی در حجاز یاد می‌شود. شریف رضی از آنرو که ریشه در حجاز داشت و نیاکان پاک او قهرمانان دیروز و خفتگان امروز حجازند و از طرفی او، خود امیر حاجیان بود و در مسیر هدایت کاروانیان حج، از سمت عراق به مکه، از بیابان‌های حجاز عبور می‌کرد. بر این اساس، او نوعی شعر عاشقانه بسیار زیبا و پر رمز و راز را ابداع کرد که به «حجازیات» معروف شد. حوادث این غزلیات عقیقانه، از نظر مکانی در محیط حجاز و از نظر زمانی در موسم حج رخ می‌دهد.

حنالفاخوری می‌گوید: «پیشینیان درباره حجازیات سید رضی گفته‌اند: روح پژوهشگر ادبیات صفا نمی‌یابد مگر آنکه هاشمیت کُمیت، خمریات ابوانواس، زهدیات ابوالعناهیة، تشبیهات ابن معتز، مدایح بحتری و حجازیات شریف رضی را از بر کرده باشد.

حجازیات حدود چهل قصیده است حاوی احساسات عاشقانه سید رضی که به برکت راه حج و در حین انجام مناسک آن شکوفا شده است. تمام ویژگی‌های غزل رضی را می‌توان در آینه حجازیات به تماشا نشست. غزل شریف رضی از روح او مایه می‌گیرد و از ژرفای قلب او، که صادقانه عشق می‌ورزد و اشک می‌ریزد. عشق او نوعی نزاع بین عقل و قلب و مبارزه‌ای است میان غرور و ذلت. عشقی که هم دل را می‌گدازد و هم دیده را. همان که آتشی است افروخته در بیشه جان و سرشکی است از دیده جوشان. ای بسا که شریف از عشق به «درد» تعبیر می‌کند و می‌گوید:

دَاءٌ طَلَبْتُ لَهُ الْأَسَاءَةَ، قَلَمٌ يَكْتُمُ إِلَيَّ التَّغَلُّلُ بِالْمَوْعِ طَبِيبٌ

(دیوان، ج ۱، ص ۱۸۳)

دردی بود که طیبیان را به درمانش فرا خواندم اما طبیبی به جز سرگرم شدن به اشک ریزی وجود نداشت. (فاخوری، ص ۴۹۳)

دکتر محمدهادی امینی درباره حجازیات شریف رضی می‌گوید: «شعر شریف، به رنگ بدوی و طبیعت عربی خالص و الفاظ و شیوه بیان بادیه نشینان ممتاز است بویژه

حجازیات او که در زمان اقامت در نجد و حجاز سروده شده. آسمان صاف، بیابان پرپهنه، گفتار صریح و بی‌پرده عرب صمیمی و خالص آن سرزمین، موجب سرایش قصایدی با صیغه بدوی شد. اشعاری با الفاظ روان و شیوا و گوش‌نواز که دل شنونده را سخت شیفته خود می‌کرد و تشنگی او را فرو می‌نشانند.» (امینی، ص ۴۱)

آنچه از ماجراهای عاشقانه در شعر شریف رضی وجود دارد، بهره‌ای از واقعیت خارجی ندارد. یعنی همه آنها ذهنیاتی است که هنرمندانه از خاطر عاطر رضی گذر کرده و بر پهندشت ادبیات عربی جاری گشته است. برخی از ناقدان و نویسندگان که آن پاک ذات را متهم به چشم چرانی در موسم حج کرده‌اند، هیچ دلیلی برای اثبات این اتهام ناروا ندارند. غزلیات رضی، مولود یک دنیای مجازی و شاعرانه‌اند. این غزلیات جملگی از مقوله انشایند نه خبر که قابل صدق و کذب باشند. این ادعا را دو دلیل قاطع پشتیبانی می‌کند نخست: ذات پاک شریف. دوم: فضای مقدس حج که حتی بسیاری از امور مباح در آن حرام است تا چه رسد به چشم چرانی و هوس بازی، آنهم از طرف کسی که خود تندیس طهارت، تقوی و تعبد است.

علاوه بر آنچه ذکر شد عوامل دیگری هم هست که غزلیات شریف رضی را از زمین بر می‌کند و قداستی آسمانی به آنها می‌بخشد از جمله اینکه در حجازیات رضی پارادوکس و تضاد نمایی و رمزورازگرایی ویژه‌ای وجود دارد. برای مثال: شکستن طلسم صید در حرم در ایام حج، یا گرد آمدن هوس و تقوی در یکجا و تألیف وصل و فصل باهم، و ترکیب جاذبه و دافعه در یک دل، آیا نشان از مقصدی والاتر از مقاصد معمول نمی‌دهد؟ سخن گفتن از عشقی که نافذ نیست، یا بسنده کردن به نگاه تنها و حسرت خوردن و شکوه سردادن او از اینکه قادر نیست آهوئی را که در دسترس‌اند شکار کند، برآستی نمایانگر چیست؟ در یکی از حجازیات چنین می‌گوید:

أه من جید إلی الداءِ رِ کثیرِ اللَّفَّتاتِ^۱
وَعَرَامٍ غَیْرِ مَاضٍ بِلِقَاءِ غَیْرَاتِ^۲
فَسَقَى بَطْنَ مَنِیْ وَالْ خَیْفَ صَوْبِ الْغَادِیَاتِ^۳

۱. آه از گردنی که بسیار به سوی خانه ما متوجه بود

۲. درینا از عشقی ناتمام که هرگز به دیدار وصال نینجامید.

۳. عشقی که صحرای منا و خیف را (با اشک دیدگان) چونان ابرهای باران‌زا آبیاری کرد.

وَزَمَانًا نَأْتِنِ الْغُذَاَ اِلِ مَأْمُونِ السُّوْءَاةِ
فِي لِيَالٍ كَاللَّالِي، بِالْغَوَانِي مَقْمِرَاتِ^۲

(دیوان، ج ۱، ص ۲۱۸)

«یکی از کسانی که پیش از سید رضی، اقدام به سرایش غزل در ایام حج در مکه کرده بود غم‌زین ابی ربیع است اما بین غزلیات آن دو تفاوت از زمین تا آسمان است. عمر شاعر پرده در و بی‌عفتی است اما شریف رضی شاعر عفت و تقوی و شرم است. مرد عاشق پیشه‌ای که در میدان شیدایی بسیار محتاطانه گام برمی‌دارد. به تعبیر زکی مبارک زیبایی را از راه شنیدن به وصف می‌کشد. چنانکه به گذشته مشتاق است و حسرت روزهای دلدادگی را می‌خورد و از رنجهایی که در راه عشق کشیده است سخن می‌گوید و از نسیم و غراب بین کمک می‌طلبد و بر تپه‌ها می‌ایستد و بار را یاد می‌کند و اشک می‌ریزد و با مرکبش درد دل می‌کند و شکایتش را به نزد او می‌برد.» (نورالدین، ص ۸۷)

یکی از زیباترین حجازیات رضی قصیده میمیه اوست که به یاد روزهای خوش گذشته سروده شده است:

يَا لَيْسَةَ السَّفِيحِ الْأَعْدَتِ ثَانِيَةً، سَقَى زَمَانِكِ هَطَالَ مِنَ الدِّيمِ^۳
مَاضٍ مِنَ الْعَيْشِ لَوْفَدَى بَدَلَتْ لَهُ كَرَامَتِ الْمَالِ مِنْ خَيْلٍ وَمِنْ نَعَمِ^۴
لَمْ أَقْضَ مِنْكَ لُبَانَاتٍ ظَفِرَتْ بِهَا، فَهَلْ لِي الْيَوْمَ أَلَّا زَقْرَةَ النَّدَمِ^۵
رُدُّوْا عَلَيَّ لِيَالِيَّ الَّتِي سَلَقْتِ، لَمْ أَنْسَهُنَّ، وَ لَأَ بِالْعَهْدِ مِنْ قَدَمِ^۶

او با یادآوری روزهای خوش گذشته و اشک افشاندن، می‌گوید کاشکی می‌شد گرانترین و نفیس‌ترین دارایی‌هایم را می‌دادم و آن ایام دوباره باز می‌گشت. اما چه کنم

۱. و افسوس از آن زمانی که ملامتگران خفته بودند و همه از شر سخن‌چینان در امان بودند.
۲. در شبهایی که از تابش سیمای مهوش زنان آوازه‌خوان، چونان مروارید، درخشان به نظر می‌آمد.
۳. ای شب وصال، نمی‌شود دوباره برگردی، خداوند وقت تو را با ابرهای پر باران سیراب گرداند.
۴. اگر آنچه از خوشی زندگانی که گذشته است، با فدیة باز می‌گشت من بهترین دارایی‌هایم را از اسبان و اشتران به پای او می‌ریختم.
۵. من کام دلم را از تو نستاندم، آیا امروز جز اشک ندامت چیزی برای من باقی مانده است؟
۶. شبهای فراموش نشدنی را که طی شد به من بازگردانید. همان شبهایی که نظیری برایش نتوان یافت.

که آن سبو بشکست و آن پیمانہ ریخت. و من نتوانستم کام دل سوزان خویش را برآورم. پس از این، به وصف آهوئی خوش خرام از غزالان انسان واره و زیبا و راست قامت و رعنا می‌پردازد و می‌گوید:

و ظَّيْبَةٌ مِنْ ظَبَاءِ الْإِنْسِ عَاطِلَةٌ تَسْتَوْقِفُ الْعَيْنَ بَيْنَ الْخِمَصِ وَالْهَضْمِ^۱
 لَوْ أَنَّهَا بِفِنَاءِ الْبَيْتِ سَانِحَةٌ لَصَدَّتْهَا وَابْتَدَعْتُ الصَّيْدَ فِي الْحَرَمِ^۲
 قَسَدَرْتُ مِنْهَا بِلَارِقَتِي وَلَا حَذَرَ عَلَى الَّذِي نَامَ عَنْ لَيْلِي وَ لَمْ أُنْمِ^۳
 بِنَتَاجِيعِينَ فِي ثَوْبِي هَوَى وَ تَقَى يُلْفُنَا الشُّوقُ مِنْ قَرَعِ إِلَى قَدَمِ^۴
 وَ أَمَسْتُ الرِّيحَ كَالْغَيْرَى تُجَادِبُنَا عَلَى الْكَيْبِ فُضُولِ الرِّيطِ وَ اللَّمَمِ^۵
 وَ أَكْتُمُ الصُّبْحَ عَنْهَا وَ هِيَ غَافِلَةٌ حَتَّى تَكَلَّمَ عُصْفُورٌ عَلَى عَلَمِ^۶
 فَ قَمَسْتُ أَنْفُسُ بُرْدًا مَا تَعَلَّقَهُ غَيْرُ الْعَقَافِ وَ رَاءَ الْغَيْبِ وَ الْكَرَمِ^۷
 ثُمَّ انْتَهَيْنَا وَ قَدَرَأْتِ ظُوهِرُنَا وَ قَى بَوَاطِنَنَا بَعْدَ مِنَ الثُّهَمِ^۸

دختر جوانی که برق جمالش چشم‌ها را خیره می‌کند، آنچنان دل شاعر را برده است که او حاضر است حتی بر در کعبه او را به دام اندازد، پس نمی‌خواهد تا به او دست یابد. اینک آن دو در یک بستر خفته‌اند. دو دل پاک و شیدا، دل این یکی غریق عشقی است چونان سیل دمان بنیان کن و آن یکی غرق در عفت و جمالی بی‌نظیر. باد از سر غیرت و حسد تلاش می‌کند لباس‌هایشان را برکنار زند، برق می‌کوشد فضا را روشن کند. عطر

۱. آهوئی از آهوان آدمیزاده که زر و زیوری بر گردن نداشت و باریک میان‌اش چشم بیننده را به خویش خیره می‌ساخت.

۲. همان که اگر او بر آستانه خانه خدا گذر می‌کرد من او را صید می‌کردم و (بدین وسیله) شکار در حرم خدا را بدعت می‌نهادم.

۳. من بدون هیچ انتظار و خوفی بر او دست یافتم، همان که عشقش خواب از چشمانم پرانید اما خودش به خواب ناز فرو رفت.

۴. ما هر دو در دو لباس هوس و پرهیز در کنار هم خفته بودیم و از سر تا پایمان را شوق فرا گرفته بود.

۵. باد مانند زنی غیرتی با ما بر روی تپه بر سر کناره‌های ملافه و گیسوان یار کشمکش می‌کرد.

۶. من پدیدار شدن صبح را از او که سخت بی‌خبر بود پنهان داشتم تا آنکه گنجشکی بر روی کوه به آواز درآمد.

۷. پس برخاستم و لباسم را که از پس پنهان‌کاری چیزی جز پاکدامنی و کرامت با خود نداشت تکان دادم.

۸. سپس از هم جدا شدیم در حالی که ظاهرمان شک برانداز بود و باطنمان از هرگونه تهمت ناروایی به دور.

و عبیر خوش معشوق به اطراف می‌دود. و همه دست به دست هم داده‌اند تا شاید برای رسوایی این دو کاری نکنند.

پس از آن رضی از فریبایی و درخشندگی دندان دختر در آن شب تاریک خبر می‌دهد، برقی که دل او را هوایی یک بوسه عاشقانه می‌کند. اما چه کند که دیواری از عفاف و وفا و پاکی میان آن دو وجود دارد. اینک دیگر وقتی باقی نمانده است، شب‌نم و فجر خبر از صبح می‌دهند. گنجشکی با جیک جیک خود گویی بر طبل رسوایی آنان می‌کوبد. اما عاشق بیدل برمی‌خیزد و لباس خویش را می‌تکاند و جز گرد و غبار عفت و پاکدامنی چیزی از آن بر زمین نمی‌ریزد. اکنون دست گلگون معشوق را می‌گیرد و آنگاه او نیز که دلی پر از آتش عشق دارد لب و دندان عاشق را می‌بوسد و شاهد شیرین انگبین‌سای خود را که بی‌نظیر است به کام جان او می‌چشاند و آن دو از هم جدا می‌شوند. ظاهر آن دو شک برانگیز است اما باطن آنان لبریز از عفت و طهارتی است که هر تهمت و ننگی را از آنان دور می‌سازد. پس از آن شاعر آرزو می‌کند که ای کاش آن شبهای خوش دوباره باز آیند تا دوباره در آن سرزمین و بر در آن خانه‌ها دوباره بایستد و از دهان معشوق دلبنده خویش کام بستاند و آتش جاننش را فرونشاند.

او وقتی که از یاران دور افتاده از بلاد حجاز یاد می‌کند، در فراق آنان اشک‌های سوزانی از دیدگان می‌افشاند. دوستانی که عشق آنان بر دل او چنگ انداخته و هیچ چیزی توانایی جایگزینی آن دوستان و این عشق را ندارد.

يَا حَبْدًا لَمَسَهُ بِالرَّمْلِ ثَانِيَةً، وَ وَقَفَهُ بِيُوتِ الْحَيِّ مِنْ أَمِّمٍ^۱
 وَ حَبْدًا نَهَلَتْهُ مِنْ فِيكَ بِسَارِدَةً^۲ يُعْدِي عَلَيَّ حَرَّ قَلْبِي بِرُدْهَا يَفْمِي^۳
 مَا سَاعَفْتَنِي اللَّيَالِي بَعْدَ بَيْنِهِمْ^۴ إِلَّا بِكَيْتُ لِيَالِينَا بِذِي سَلَمٍ^۳
 وَ لَأَسْجِدَ قَوَادِي فِي الزَّمَانِ هَوِيَّ^۴ إِلَّا ذَكَرْتُ هَوِيَّ آيَامِنَا الْقُدُمِ^۴

۱. ای خوش آن آشنایی دوباره در شنزار بیابان و آن وقوفی که از نزدیک در خانه‌های محله یار دست داد.
۲. ای خوش آن جرعه خنکی که از دهان تو نوشیدم و سردی آن جرعه موجب شد تا آتش قلبم از زینتم شعله برکشد.
۳. پس از جدایی از آنان، روزگار با من یاری نکرد جز آنکه شهیم در وادی ذی‌سلم یکسره به گریه سپری شد.
۴. دل من در گذر زمان دیگر هیچ عشق نوی را از سر نگرفت مگر آنکه من همواره عشق روزهای دیرین را به خاطر می‌گذراندم.

لَا تَطْلُبْنَ لِي الْاِبْدَالَ بَعْدَهُمْ، فَإِنَّ قَلْبِي لَأَيْرَضَى بِغَيْرِهِمْ^۱

(دیوان، ج ۲، ص ۲۷۲)

این غزل در میان شاعران بزرگ مورد توجه شدیدی قرار گرفته و سرمشق آفرینش‌های شگفت‌انگیزی گردیده است. عواملی چون بدویت، تعبیر صادقانه عواطف، موسیقی خوب و تحسین‌برانگیز، امواج شوق و شیدایی که در لابلای آنها نوعی احساس درد و اندوه نهفته است و از همه مهم‌تر صیغه رمز و رازگرایی این غزل درخشان، شاعران بزرگی چونان ابن فارض (۵۷۶ - ۶۳۲ هـ)، محمدبن سعیدبوصیری (۶۰۸ - ۶۹۴ هـ) و احمد شوقی بک (۱۸۶۸ - ۱۹۳۲ هـ) را بر آن داشته است که با الهام از قالب و محتوای هنرمندانه این قصیده، شاهکارهایی را چونان غزل‌های رمزآمیز ابن فارض، برده بوصیری و نهج البرده احمد شوقی بک مصری، تقدیم مشتاقان ادبیات عرب در اغراض عارفانه و مدائح نبوی بنمایند. مطلع قصاید مذکور به ترتیب چنین است: قصیده ابن فارض:

هَلْ نَارُ لَيْلَى بَدَتْ لَيْلًا بِذِي سَلَمٍ أَمْ بَارِقُ لَاحٍ بِالزُّورَاءِ فَالْعَلَمِ^۲

(ابن فارض، ص ۱۲۳)

برده بوصیری، که به قصیده طلایی ادب عربی مشهور است و دارای ۱۶۱ بیت می‌باشد.

أَمِنْ تَذَكُّرِ جِيرَانِ بِيْذِي سَلَمٍ مَرْجَتَا دَمْعًا جَرَى مِنْ مَقْلَةٍ بِدَمٍ^۳

(دشتی‌نیشابوری، ص ۶۵)

نهج البرده احمد شوقی که در معارضه با برده بوصیری^۴ سروده شده و دارای ۱۹۰

بیت است.

۱. پس از ایشان دیگر برای من در پی جانشین (برای آن معشوقکان) می‌باش، زیرا دل من به غیر آنان خرسند نمی‌گردد.

۲. آیا آتش (فته‌انگیز) لیللا در وادی ذی‌سلم برافروخته شد یا آذرخششی به ترتیب در دو ناحیه زوراء و علم درخشید.

۳. آیا به یادبود همسایگان وادی ذی‌سلم، اینچنین از کاسه چشمانت اشک خون می‌باری؟

۴. نگارنده دو قصیده مذکور بوصیری و شوقی را که هر دو در ستایش پیامبر اکرم(ص) سروده شده است، به صورت تطبیقی شرح کردم که در سال ۱۳۷۹ شمسی، در ۲۲۰ صفحه با عنوان آسمان مدینه به چاپ رسیده است.

رِمُّ عَلَى الْقَاعِ بَيْنَ الْبَانِ وَالْعَلَمِ أَحَلَّ سَفَكَ دَمِي فِي الْأَشْهَرِ الْحُرْمِ^۱

(دشتی نیشابوری، ص ۱۵۷)

البته غزل‌های دیگر سید رضی نیز مورد توجه شاعران قرار گرفته است مثلاً برادرش سید مرتضی که شاعر توانایی است و از او دیوانی برجای مانده است. قصیده خود به مطلع:

مَرَّتْ بِنَا بِمُصَلَّى الْخَيْفِ سَانِحَةً كَظَبِيَّةٍ أَفْلَتَتْ أَثْنَاءَ أَشْرَاكِ^۲
نَبَكِي وَبُضْحِكُهَا مَنَّا الْبُكَاءُ لَهَا مَاذَا يَمُرُّ مِنَ الْمَسْرُورِ بِالْبَاكِ^۳

(محمی‌الدین، ص ۱۸۰)

را با الهام از غزل زیبای سید رضی به مطلع زیر سروده است:

يَا ظَبِيَّةَ الْبَانِ تَرَعَى فِي خَمَائِلِهِ لِيَهْنِكَ الْيَوْمَ أَنْ الْقَلْبَ مَرَعَاكِ

(دیوان، ج ۲، ص ۱۰۷)

اگرچه مقابله با این غزل بسیار زیبا و هنرمندانه دشوار است و بسیاری از شاعران به استقبال آن رفته ولی به توفیق مقبولی دست نیافته‌اند. (طغرابی، ص ۱۷۸؛ صفدی، ج ۲، ص ۲۷۹)

از شاعران معاصر عرب محمود سامی البارودی به معارضه با این قصیده جمیل پرداخته است. اینک اهمّ ابیات غزل مذکور که در سال ۳۹۵ هـ سروده شده است، در پی می‌آید:

يَا ظَبِيَّةَ الْبَانِ تَرَعَى فِي خَمَائِلِهِ لِيَهْنِكَ الْيَوْمَ أَنْ الْقَلْبَ مَرَعَاكِ^۴
الْمَاءُ عِنْدَكَ مَبْسُذُولٌ لِسَارِبِهِ، وَكَيْسَ يُرْوِيكَ إِلَّا مَدْمَعِي الْبَاكِ^۵

۱. آهویی سپید بر پهندشت میان (دو کوه) بان و علم، ریختن خون مرا در ماه‌های حرام حلال ساخت.
۲. در مصلائی خیف از سمت راست ما گذر کرد بسان آهویی رسته از میان دام.
۳. ما می‌گریستیم و او بر گریه ما می‌خندید، ببین که از سوی آدم شادان بر سر آدم گریان چه می‌آید؟
۴. ای آهوی بان که در میان درختان انبوه به چریدن مشغولی، امروز بر تو مبارک باد زیرا که اینک قلب من چراگاه تو است.
۵. (ای دوست) آبی که در نزد تو است، نوش جان نوشنده‌اش باد، (اما این را بدان که) تو را جز اشک روان من سیراب نمی‌کند.

هَبَّتْ لَنَا مِنْ رِيحِ الْغُورِ رَائِحَةً^۱ بَعْدَ الرُّقَادِ عَرَفْنَاهَا بِرِيَاكِ^۱
 ثُمَّ انْتَيْنَا، إِذَا مَا هَزْنَا طَرَبُ^۲ عَلَى الرَّحَالِ، تَعَلَّنَا بِذِكْرَاكِ^۲
 سَهُمْ أَصَابَ وَرَامِيهِ بِيذِي سَلَمٍ^۳ مَنْ بِالْعِرَاقِ، لَقَدْ أَبَعَدتِ مَرَمَاكِ^۳
 وَعَدُّ لِعَيْنَيْكَ عِنْدِي مَا وَقَيْتِ بِهِ، يَا قُرْبَ مَا كَذَّبَتْ عَيْنِي عَيْنَاكِ^۴
 حَكَتْ لِحَاظِكَ مَانِي الرِّيمِ مِنْ مُلْحٍ^۵ يَوْمَ الْإِلْقَاءِ فَكَانَ الْفَضْلُ لِلْحَاكِي^۵
 كَأَنَّ طَرَفَكَ يَوْمَ الْجِزْعِ يُخْبِرُنَا^۶ بِمَا طَوَى عَنْكَ مِنْ أَسْمَاءِ قَتَلَاكِ^۶
 أَنْتِ النَّعِيمُ لِقَلْبِي وَالْعَذَابُ لِسَهْ، فَمَا أَمَرَكِ فِي قَلْبِي وَأَحْلَاكِ^۷
 عِنْدِي رَسَائِلُ شَوْقٍ لَسْتُ أَذْكَرُهَا^۸ لَوْلَا الرَّقِيبُ لَقَدْ بَلَّغْتُهَا فَسَاكِ^۸

براستی چه چیز عجیبی در این ابیات هست که شاعران بزرگ را در طول تاریخ از آوردن نظیرش عاجز ساخته است؟ چرا چشمان محبوب از چشمان زیبای آهوان ملیح‌تر است؟ شاید به سبب آنکه دیدگان انسان با هزار زبان مشتاقانه با دوستداران خود سخن می‌گویند اما چشمان آهوان از سخن گفتن به یک زبان هم عاجز است. این چشمان اگر چه زیباست ولی ملاحظش بسی کمتر از ملاحظت و لطافت غمزه‌های زیبارویان آدمیزاده

۱. پس از خوابیدن، خوش نسیمی از بادهای منطقه غور (باد صبا) بر ما وزید که ما آنرا از روی عطر خوش تو شناخیم.
۲. از آن پس، هر وقت که نسیم طریبی ما را اندک تکانی می‌داد، کمرمان می‌خمید و بر روی اشتران به یاد تو زار و تزار و بیمار می‌شدیم.
۳. تیری به هدفی اصابت کرد که تیراندازش در حجاز بود و هدف در عراق (خود شاعر)، ای عزیز چه هدف دوری را برگزیدی.
۴. از سوی دو چشمت با من وعده‌ای داشتی که بدان وفا نکردی، دیدگان تو چقدر زود به چشمان من دروغ گفتند. (کنایه از فراق زودرس)
۵. در روز دیدار، چشمان تو حکایتگر تمام ملاحظت و جمالی بود که در چشمان آهوان هست، با این تفاوت که چشمان روایتگر تو ملیح‌تر می‌نمود.
۶. گونیا در روز بی‌قراری (وصال) چشم تو از نام‌های مکتوم کشتگان (تیر نگاهت) به ما خبر می‌داد.
۷. تو برای دل من هم نعمتی و هم نعمت، وه که به کام دل من چه سان هم بسیار تلخی و هم بسی شیرین.
۸. در نزد من پیام‌های اشتیاقی است که آنها را بر لب نیاورده‌ام، اگر رقیب نمی‌بود من آن پیام‌ها (بوسه‌ها) را به دهان تو می‌رسانیدم.

است. بخش عمده ملاحظت ریشه در ژرفنای روح دارد. و بهترین تجلیگاه روح عظیم و پر رمز و راز انسان چشمان اوست. عشق، بستر مناسبی است برای جلوه گری روح در این جام جهان‌نما.

پس از این، شاعر از مناسک حج یاد می‌کند. و از منا و خیف، جایی که ظالم و مظلوم و غنی و فقیر و نیکوکار و بدکار گردهم می‌آیند. همین جا است که عشق آن عاشق کش عیار بر دلش هجوم می‌آورد و او را به اسارت می‌کشد.

سَقَىٰ مِنِّي وَيَالِي الْخَيْفَ مَا شَرِبْتَ مِنَ الْغَمَامِ وَحَيَّاهَا وَحَيَّاهَا^۱
 إِذْ يَلْتَقَىٰ كُلُّ ذِي دَيْنٍ وَ مَاطِلَهٗ، مِنَّا وَيَجْتَمِعُ الْمَشْكُوُّ وَالشَّكَاكِي^۲
 هَامَتِ بِكَ الْعَيْنُ لَمْ تَتَّبِعْ سِوَاكَ هَوَىٰ مَنْ عَلَّمَ الْبَيْنَ أَنَّ الْقَلْبَ يَهْوَاكُ؟^۳
 حَتَّىٰ ذَنَا السَّرْبِ، مَا أَحْبَبْتَ مِنْ كَمَدٍ قَتَلَىٰ هَوَاكُ، وَ لَأَ فَادَيْتَ أَسْرَاكُ^۴
 يَا حَبِذَا نَفْحَةً مَرَّتْ بِفِيكَ لَنَا، وَ نَطْفَةٌ غُمِسَتْ فِيهَا تَنَائِيكُ^۵
 وَ حَبِذَا وَقْفَةً، وَ الرَّكْبُ مُغْتَفِلٌ عَلَىٰ ثَرَىٰ وَ خَدَّتْ فِيهِ مَطَايَاكُ^۶

(دیوان، ج ۲، ص ۱۰۷)

این غزل بسیار زیبا، رهگشای غزلیات پر رمز و راز و پرابهام عرفانی در سده‌های بعد بویژه در حوزه ادبیات فارسی گردید. در هر حال، قاطعانه می‌توان سید رضی را بنیان‌گذار بی‌رقیب یکی از زیباترین انواع ادبی در حوزه فرهنگ و ادبیات اسلامی، یعنی غزلیات عرفانی و مقدس دانست. حجازیات سید رضی نقطه عطفی در سرایش غزل است. عاطفه‌ای عمیق و صادقانه، شوقی غرق در عفاف، چونان بی‌تابی یک جگر سوخته

۱. بارش باران، سرزمین منا و شبهای خیف را سیراب کرد و هم به آنها سلام گفت و هم به (وجود تازنین) تو.
۲. آن جایی که هر بدهکار و طلبکاری از ما، در آنجا با هم دیدار می‌کنند و شاکی و متهم با هم جمع می‌شوند.
۳. چشم، شیدای تو شد و بجز هوای تو در پی چیز دیگری بی‌سپرنگشت، چه کسی به فراق خبر داد که دل من هوای تو را در سر دارد؟
۴. تا وقتی که گروه حاجیان نزدیک شدند، تو نه قربانیان عشقت را از اندوه کشته رهانیدی و نه اسیرانت را آزاد ساختی.
۵. چه خوش است نسیمی که از دهان تو به سوی ما بوزد و چه نیکو است ذره آبی که دندان‌های تو را در خود فرو برده است.
۶. و چه زیبا است برای من آن توقف کوتاهی که برجای پای مرکبهای تو باشد، در حالی که کاروانیان ندانند که اینک در کجا ایستاده‌اند.

که آبی گوارا از جلو دیدگانش درگذر است اما او حق نوشیدن از آن را ندارد. این است وصف حال رضی در غزلیاتش. به این ابیات زیبا توجه کنید:

أَحْبَبِك مَّا أَقَامَ مِنِّي وَ جَمَعُ، وَ مَا أَرَسَى بِمَكَّةَ أَحْشَبَاهَا^۱
 وَمَارَعَ الْحَجِيحُ أَلَى الْمُصَلَّى يَجُرُونَ الْمَطَى عَلَى وَجَاهَا^۲
 نَظَرْتُكَ نَظْرَةً بِالْخَيْفِ كَأَنْتَ جَلَاءَ الْعَيْنِ مِنِّي بَلْ قَدْ أَهَا^۳
 فَأَقْسِمُ بِالْوُقُوفِ عَلَى آلَالٍ وَمَنْ شَهِدَ الْجَمَارَ وَمَنْ رَمَاهَا^۴
 وَأَرْكَانَ الْعَيْتِيقِ وَبَنَانِيهَا وَ زَمَزَمَ وَالْمَقَامَ وَمَنْ سَقَاهَا^۵
 لَأَنْتَ النَّفْسُ خَالِصَةٌ فَإِنْ لَمْ تَكُونِيهَا، فَأَنْتَ إِذَا مَنَاهَا^۶
 فَلَوْلَا أَنَّنِي رَجُلٌ حَسْرَامٌ، ضَمَمْتُ قُرُونَهَا وَ لَثَمْتُ فَأَهَا^۷

(دیوان، ج ۲، ص ۵۶۳)

این غزل تمامی ویژگی‌های حجازیات شریف رضی را در بردارد. این قصائد معمولاً کمتر از سی بیت دارند بجز یک قصیده که ۵۵ بیت دارد. (دیوان، ج ۲، ص ۴۸۰)

حجازیات از وحدت فنی و وحدت موضوعی خوبی برخوردارند، از نظر موسیقی شعری، بسیار روان، شیوا و زیبایی‌مند. زیبایی ترکیب‌ها و الفاظ شیرین، مضامین را دلنشین‌تر می‌کند و بر وضوح و جمال ابیات می‌افزاید. از نظر مضمون می‌بینیم که در بیت اول غزل پیش گفته، نام مکان‌هایی از حجاز و مکان‌هایی مربوط به حج را می‌آورد و در ابیات ۴ تا ۶ به دیداری اشاره می‌کند که بزودی به فراق می‌انجامد. در پی سخن از فراق، بخشی از مناسک حج، مانند وقوف در عرفات، رمی جمرات و نوشیدن آب زمزم را

۱. من تو را از وقتی دوست داشتم که منا و جمع برپاشد و از وقتی که کوه‌های ابوقبیس و أحمر در مکه استوار گردید.

۲. از زمانی که حاجیان به سوی مسجد بالا می‌رفتند، در حالی که با پای برهنه مرکب را در پی خود می‌کشیدند.

۳. من در منطقه خیف، یک نگاه به سوی توانداختم که نه تنها مایه چشم روشن‌ام نشد بلکه گویی خاروخاشاکی در چشمم فرو رفت.

۴. سوگند به ایستادن بر کوه عرفات و قسم به هر کس که ریگها را دید و هر کس که آنها را پرتاب کرد.

۵. و سوگند به پایه‌های کعبه و به سازندگان کعبه (ابراهیم و اسماعیل) و قسم به زمزم و مقام ابراهیم و هر که آب زمزم را نوشید.

۶. که تو گوهر جان منی، و اگر این نباشی حتماً تمام مقصود و آرزوی آن هستی.

۷. اگر من در لباس احرام نبودم، شاخ‌های آن آهو را می‌گرفتم و دهانش را می‌بوسیدم.

یاد می‌کند. و در ابیات پایانی به توصیف حالات عاشقانه خود می‌پردازد و در آخرین بیت به عفت و پاکی خویش اشاره می‌ورزد.

معمولاً غزلیات سید رضی آمیخته با حنین و حرمان و شکوی است. از کامروایی و قیاحانه در آنها خبری نیست، لذا از وصف مواضع فتنه‌انگیز زنانه خالی است. به جای آن پر از عفاف است. رضی در میدان عشقبازی مردی قانع است. گاهی به یک نگاه بسنده می‌کند و گاهی به وعده‌ای برای وصال دل خوش می‌دارد.

عِدْنِي وَ امْطَلِي وَعِدِّي، فَحَسْبِي وَصَالاً أَنْ أَرَاكَ وَأَنْ تَرِنِي^۱

(دیوان، ج ۲، ص ۴۷۲)

چنانکه می‌گوید:

عَشِقْتُ وَمَالِي، يَعْلَمُ اللَّهُ حَاجَتِي سِوَى نَظْرِي وَالْعَاشِقُونَ ضُرُوبُ^۲

(دیوان، ج ۱، ص ۱۷۵)

آثار تربیت دینی و ارتباط نسبی او با خاندان پیامبر اکرم (ص) در غزلیاتش به وضوح نمایان است. همچنین به دلیل مناصبی که بر عهده او بود یعنی نقابت، امارت حج و ریاست دیوان مظالم، هرگز زبان و قلمش از هیبت و وقارش نکاست. مع‌الوصف، با همه این محدودیت‌ها نبوغ شگفت‌انگیز رضی موجب شد که شاه‌نشین غزلیات، در ادب عربی، همواره در انحصار حجازیات شریف رضی باشد. البته این به معنای آن نیست که شریف رضی در غزلیاتش از معانی رایج در شعر شاعران پیش از خود بهره نبرده باشد. در غزل سید رضی رقت و نرمی موج می‌زند. شعر او محصول ذوقی سلیم است که خود جوش است و بدور از تکلف و تصنع. شارح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «إِنَّ قَصْدَ الرِّقَّةِ فِي النَّسِيبِ أَتَى بِالْعَجَبِ الْعُجَابِ...» (ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳۵)

۱. مرا وعده دیدار بده و چشم براهم گذار و باز وعده بده، زیرا از وصال مرا همین بس که تو را ببینم و تو هم مرا ببینی.
 ۲. عاشق شدم و خدا می‌داند که نیاز من از این عشق بجز دیدن (روی ماه تو) نیست، (آری) عاشقان گونه‌گون‌اند.

ابن نباته مصری (قرن هشتم) در کتاب «مطلع الفوائد و مجمع الفرائد» گفته است که بیشترین نوآوری‌های شریف رضی پس از مدح، در حوزه غزلیات رخ داده است. (ابن‌نباته، ص ۲۶).

برای نمونه، یکی از مهم‌ترین بدایع رضی در غزلیاتش، استفاده از ترکیب‌های پارادوکسی یا تضاد ناماست. یعنی دو حالت متضاد از یک منبع واحد بطور همزمان صادر می‌شود. به این ابیات توجه کنید:

يا صاحب القلب الصحيح أما اشتفى
 قلبى و طرفى منك: هذا فى حمى قَيْظٍ، وهذا فى رياض ربيع^۱
 أبكى و يبسم، والدجى ما بيننا حتى أضاء بغيره و دموعى^۲
 قمرٌ إذا استخجلته بعتابه، ليس الغروب، و لم يكد لطلوع^۳

(دیوان، ج ۱، ص ۶۵۲)

جنبه مهم دیگری در شعر عاشقانه شریف رضی وجود دارد و آن دوری وی از عناصر تمدنی آن روز بغداد و تمسک او به عناصر بدوی و گرد آوردن آنها در قصائد خود است، به طوری که در عرصه غزلیات، ما گمان می‌کنیم با شاعری از حجاز یا نجد روبرو هستیم. چنانکه نام محبوبه‌های او از قبیل نام‌های حجازی است و معشوقکان همیشه از ساکنان منی یا خیف یا قبا و سلع‌اند.

رضی از مکان‌های مختلف حجاز و نجد مانند إضم، أحد، سلع، جمع، آل، محصب و زمزم یاد می‌کند. در این جا باز با یکی از جلوه‌های تناقض نما برمی‌خوریم زیرا می‌بینیم که سید رضی ملایمت و نرمی را، با انتقال این غزل از محیط شهری به محیط بدوی که آمیخته با خشونت و سختی است، درمی‌آمیزد. شوقی ضیف می‌گوید: «به احتمال قوی این حالت گرایش به بداوت در غزل، به دلیل تأثیرپذیری شاعران از اسالیب شیعه و متصوفه در اشعار خاص آنها است، آنان گویی می‌خواستند نوعی معبودیت و قداست به

۱. ای کسی که دلی فارغ از بیماری عشق داری، آیا درد شیدایی نمی‌تواند دل پر درد مرا شفا ببخشد؟

۲. دل و چشم من از دست تو: یکی گرفتار گرمای شدید تابستان و دیگری در بند باغ‌های بهار است.

۳. در تاریکی شب، من اشک می‌بارم و او چنان می‌خندد که با دندان‌هایش روشنابخش اطراف است.

۴. او ماهی است که وقتی او را با سرزنش به شرم واداری، چنان لباس غروب را به تن می‌کند که گویی به این

زودی دیگر طلوع نخواهد کرد.

آن ببخشند. به همین سبب به طور خاص به اماکن مقدّس حجاز متوسّل می‌شدند. این گرایش به بدویّت اگرچه بظاهر مایه محدود شدن عرصه شعری می‌شود ولی حقیقت، آن است که این عناصر به غزل سید رضی در بیان احساسات و عواطفش وسعت بخشیده است. چه ضرورتی دارد که ما عشق و عاطفه را در بند زندگی حاضر شاعر زندانی کنیم؟ عرصه بیان بسیار گسترده است و چه بهتر که برای بیان عواطف و احساسات از ابزارهای متفاوتی مدد جسته شود. تعبیر از عاطفه منحصر به زمان خاصی نیست، عاطفه وسیع‌تر از آن است که به زمان، مکان یا شرایط خاصی مقید شود. ای بسا که استفاده از عناصر بدوی و قدیمی در تعبیر، بر توانمندی هنری شاعر می‌افزاید و حالت رمزوارگی آن را تقویت می‌کند، و عمق اشعار را به اندازه عمق خود این عناصر در گذشته دور وسعت می‌بخشد. شریف رضی بدین وسیله توانست نوعی شعر رمزی را در ادبیات عربی بنیان نهد.» (ضیف، ص ۳۷۳)

یکی دیگر از نوآوری‌های سید رضی در غزل، ایفای نقش عاشق پیشگی به زنان است.

محمد مهدی جعفری می‌گوید: «ما در اشعار شریف رضی به تصویر عواطف، احساسات، آرمانها و اندیشه‌هایی دست می‌یابیم که در درون سینه زنان می‌خلد و افق‌های عاطفی آنان را نشان می‌دهد؛ لکن در اشعار شاعران عرب، از روزگار جاهلیت تا اواخر سده چهارم هجری، جز گریه بر آثار به جای مانده از خیمه‌ها، و داستان دوری و موانع وصل و ناز و غمزه معشوقکان، شکایت و لابه از سوی مردان، و پیشگیری قبیله و جامعه از بروز عواطف عاشقانه که به صورت حضور سرزنشگران، سخن چینیان و نگهبانان در غزل جلوه می‌کند، چیز بیشتری نمی‌بینیم.» (جعفری، ص ۱۶۵)

چنانکه در غزل زیر، شرایط عربی قرن چهارم را که میراث قرون کهن بوده است نشان می‌دهد. در محیطی که زن جرأت نمی‌کند همانگونه که هست خود را بنمایاند. او اگر هم عاشق می‌شود حق اظهار آنرا ندارد، لذا همواره چنین وانمود می‌کند که معشوقه است.

لَكَ اللهُ مِنْ مَطْلُوعَةِ الْقَلْبِ بِالْهَوَى، قَتِيلَةَ شَوْقٍ، وَالْحَبِيبُ غَرِيبٌ^۱
 أَقْلٌ سَلَامِي إِنْ رَأَيْتُكَ خَيْفَةً، وَأَعْرَضُ كَيْمًا لَأَيَّالُ مُرِيبٌ^۲
 وَأَطْرُقُ وَالْعَيْنَانِ يُومِضُ لِحَظْهَا إِلَيْكَ، وَمَا بَيْنَ الضُّلُوعِ وَجَيْبٌ^۳
 يَقُولُونَ مَشْفُوفُ الْفُؤَادِ مُرَوَّعٌ، وَمَشْفُوقَةٌ تَدْعُو بِهِ فَيْجَيْبٌ^۴
 وَمَا عَمِلُوا أَنَا إِلَى غَيْرِ رَبِيبَةٍ، بَقَاءَ الْيَالِي نَغْتَدِي وَنُؤُوبٌ^۵
 عَقَابِي مِنْ دُونِ التَّقِيَةِ زَاجِرٌ، وَصَوْنُكَ مِنْ دُونِ الرَّقِيبِ رَقِيبٌ^۶
 عَشَقْتُ وَمَالِي، يَعْلَمُ اللهُ، حَاجَةٌ سِوَى نَظْرِي، وَالْعَاشِقُونَ ضُرُوبٌ^۷
 وَمَالِي يَا لِمَاءَ بِالشَّعْرِ طَائِلٌ، سِوَى أَنْ أَشْعَارِي عَلَيْكَ نَسِيبٌ^۸

(دیوان، ج ۱، ص ۱۷۵)

آنچه از این غزل فهمیده می‌شود، تأثیر پذیری شدید هنر بیان از سنن نیرومند حاکم بر جامعه عرب در قرون چهارم است با آنکه شاعر بر عفاف درونی خود و معشوق تکیه می‌کند اما باز هم خوف آن دارد که برملاشدن این رابطه پاک برای او گران تمام شود.

اصولاً شریف رضی به مقام زن نگاهی متعالی داشت و هرگز حتی در میدان عشقبازی، او را ملعبه دست هوسبازان ترسیم نکرد. زن در شعر او مانند مرد، هم می‌تواند عاشق باشد و هم معشوق، زیرا او یک انسان است با تمام عظمت‌ها و زیبایی‌ها و

۱. ای زن خداوند به تو برکت دهد که قلبی سرشار از عشق داری، کشته شوقی، در حالی که دوست بیگانه وار
 با تو برخورد می‌کند.

۲. اگر چشمم به تو افتد از ترس فقط کونه سلامی می‌کنم و روی برمی‌گردانم تا نگویند که فلاتی مشکوک
 است.

۳. وقتی به تو می‌نگرم، چشم‌هایم از گوشه به تو نظر می‌اندازد وانگهی دلم در سینه برتیش و لرزان است.

۴. می‌گویند: فلاتی دل مشغول و شیدا و ترسان کسی است و زنی عاشق او را می‌خواند و او هم پاسخ او را
 می‌دهد.

۵. اما نمی‌دانند که ما بسان آمد و شد شب و روز، پیوسته بی‌هیچ شکی با هم در رفت و آمدیم.

۶. پاکدامنی من بی‌آنکه مانعی از بیرون داشته باشد در اثر پروا پیشگی درونی است و خویشترنداری تو، بدون
 آنکه نگرهبانی تو را بیاید، پاسبان تو است.

۷. عشق ورزیدم و خدا می‌داند که نیاز من از این عشق جز یک نگاه نیست، و عاشقان انواعی دارند.

۸. ای لمیاء، من بیهوده شعر نمی‌گویم، بلکه شعر من به عشق تو سروده می‌شود.

پیچیدگی‌هایش. شریف رضی حتی برای دختر بچگانی که تازه به دنیا آمده‌اند احترام فراوانی قائل بود و میلاد آنان را به والدینشان تبریک می‌گفت و برای آنان شعر می‌سرود. مرثیه‌ای که برای مادر خود گفته، زن را در مقام مادری برتر نشانده است. او می‌گوید:

لَوْ كَانَ مِثْلَكَ كُلُّ أُمَّ بَسْرَةٍ غَنَى الْبُنُونَ بِهَا عَنِ الْآبَاءِ

(دیوان، ج ۱، ص ۲۷)

اگر همه مادران چون تو نیکوکار و پاک نهاد می‌بودند، دیگر فرزندان در وجود خود کمتر به پدران احساس نیاز می‌کردند.

آنچه سید رضی در این قصیده ۶۸ بیتی گفته است، نقطه عطفی است در تبیین مساوات نگاه نسبت به زن و مرد در ادبیات و هنر عربی. اگرچه عرب‌ها برای استفاده از استعدادهای متجلی شده در فرهنگ و ادب اسلامی، تاکنون میلیون‌ها فرصت طلایی را از صدر اسلام تاکنون از دست داده‌اند و در این امر بسیار چیره دست شده‌اند. به همین سبب هنوز هم در میان آنان نگاه به زن نگاهی است بسیار توهین آمیز، در حالی که اگر پیامبر اسلام (ص) و خاندان او را در ۱۴ قرن پیش أسوه خود قرار می‌دادند امروز به این خفت عظیم گرفتار نبودند.

عبداللطیف شراره می‌گوید: «مرثیه‌ای که منتبّی برای خواهر سیف الدوله گفته است، ناقدان را بر آن داشته که درباره عشق منتبّی به وی، سخن‌هایی به حدس و گمان بر زبان رانند، اما رثای شریف رضی برای «تقیّه» دختر سیف الدوله در سال ۳۹۹ ه. بسیار پاک و نیالوده و خالی از هر گونه هوس و غل و غش است.» (شراره، ص ۱۳)

شاید یکی از مهم‌ترین دلایلی که شریف رضی غزلیات خود را در فضای حقیقی یا مجازی مرتبط با حجاز سروده است این باشد که زن را در هاله‌ای از تقدس و در لباسی از عفاف و تقوی و تعبد قرار دهد. در مکه و مدینه و حج و در راه لقای خداوند متعال و در ایام برگزاری عظیم‌ترین و پررمز و رازترین عبادت مسلمانان که حضور حاضر مطلق را در نزد غافله غفلت زده بشریت صد چندان می‌کند، سخن از نظر بازی و توجه به غیر خداوند، آنهم از سوی امیر کاروان‌های حجاج عراق، که مرکز قدرت امپراطوری مسلمانان بوده است، چه معنا و مفهومی را به ذهن تیزهوشان و بیداران القاء می‌کند؟ آیا سید رضی که خود از روحی آسمانی و مقدّس برخوردار بوده است نخواسته است

بدین وسیله پیکر زیبای غزل را که به هوس‌های رنگارنگ و عفن شاعران خودپرست و هوسباز و حیوان صفت آموی و عباسی آلوده و تباه شده بود، غسل تعمید دهد و در جایگاه والا و شایسته خود بنشانند؟ آیا او نخواسته است راه را برای شهبازان عرصه هنر، بگشاید تا از میان آنان بزرگ مردانی چون ابن فارض و ابن عربی و محمد بن سعید بوسیبری و عطار نیشابوری، مولوی و حافظ شیرازی و عراقی و خواجوی کرمانی سربرآورند و جان و جهان را به یاد خداوند یگانه تابناک سازند؟ برآستی برافراشتن پرچم اخلاق در مرکز دایره هنر بیان، از سوی سید و سالار شاعران عرب زبان، در قرن چهارم هجری به چه معنایی است؟

منابع و مآخذ

- ۱- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبیه الله، شرح نهج البلاغه الجامع لخطب و حکم و رسائل الامام امیرالمؤمنین علی(ع)، تحشیه: حسین اعلمی، بیروت، الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۹۵، ۲۰ جلد در ده مجلد.
- ۲- ابن فارض، عمر بن ابی الحسن، دیوان ابن الفارض، به اهتمام هیثم هلال، بیروت، دارالمعرفه، ۲۰۰۵ م، ص ۱۷۰.
- ۳- ابن نباته، جمال الدین محمد بن شمس الدین، مطلع الفوائد و مجمع الفرائد، تحقیق: عمر موسی باشا، دمشق، مجمع اللغة العربیه، ۱۹۷۲، ص ۶۱۴.
- ۴- امینی، محمدهادی، الشریف الرضی محمد بن الحسین بن موسی الموسوی، تهران، مؤسسه نهج البلاغه، ۱۳۶۶، ص ۲۶۰.
- ۵- جعفری، محمدمهدی، سیدرضی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵، ش، ص ۱۶۵.
- ۶- دشتی نیشابوری، محمد، آسمان مدینه شرح تطبیقی برده و نهج البرده در ستایش پیامبر گرامی اسلام از شاعران شهیر مصری، بوسیبری و شوقی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۳۲۰.
- ۷- شراره، عبداللطیف، الشریف الرضی، بیروت، بی تا، ۱۹۹۳.
- ۸- شریف الرضی، دیوان الشریف الرضی، بیروت، دار صادر، بی تا، ج ۲، (دیوان مبنای تحقیق)
- ۹- صفدی، خلیل بن ابیک، الوافی بالوفیات، به اهتمام احمد ارناووط، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۲۰۰۰، ج ۲۹.
- ۱۰- ضیف، شوقی، هنر و سبک‌های شعر عربی، ترجمه مرضیه آباد، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۴، ص ۵۱۳.

- ۱۱- طغرای، حسین بن علی، الفیث المنجم فی شرح لامیة المعجم، شرح خلیل بن ایبک صفدی، مصر، المطبعة الازهریه، ۱۳۹۰ق، ۲ جلد در یک مجلد.
- ۱۲- فاخوری، حنا، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، توس، ۱۳۶۱، ص ۸۴۰.
- ۱۳- محی الدین، عبدالرزاق، شخصیت ادبی سید مرتضی، ترجمه جواد محدثی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳ش، ص ۲۰۶.
- ۱۴- نورالدین، حسن جعفر، الشریف الرضی، حیاتہ و شعرہ، بیروت، دارالکتب العلمیہ، ۱۹۹۰، ص ۱۶۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی